

نشست صد و چهارم - تدبر در سوره مبارکه قلم

بسم الله الرحمن الرحيم

می‌خواهیم در مورد سوره مبارکه قلم با یکدیگر صحبت کنیم. ابتدا یک ارائه اولیه از سوره قلم می‌دهم و گرد و خاکی بلند می‌کنم، در قسمت دوم سوره را جمع‌بندی می‌کنیم انشالله. خدا انشالله آن چه را که باید از این سوره بشنویم، امروز به ما برساند و در ما محقق شود انشالله.

ثواب قرائت سوره قلم

برای اینکه با فضای سوره آشنا شویم، دو روایت درباره ثواب قرائت این سوره از کتاب نورالثقلین خدمتتان عرض می‌کنم:

روایت اول به نقل از کتاب ثواب الاعمال از امام صادق علیه‌السلام:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ نِ وَالْقَلَمِ فِي فَرِيضَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ أَمَنَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَنْ يُصِيبَهُ فَقْرٌ أَبَدًا وَأَعَادَهُ اللَّهُ إِذَا مَاتَ مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ.

اگر کسی سوره مبارکه قلم را در نماز واجب یا مستحبی بخواند، خداوند کاری می‌کند که هیچ وقت فقر به او اصابت نکند و از فشار قبر در هنگام مرگ در امان قرار می‌گیرد.

روایت دوم به سندی از کتاب شریف مجمع البیان از پیامبر گرامی اسلام صلوات الله علیه است:

وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ نِ وَالْقَلَمِ أَعْطَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ الَّذِينَ حَسَنَ أَخْلَاقَهُمْ

هر کسی سوره قلم را بخواند، خداوند ثواب کسانی که حسن خلق دارند را به او می‌دهد (یعنی انسان از حسن خلق بهره‌مند می‌شود).

این احتمالاً با آیات اول سوره ربطش برای ما بیشتر واضح می‌شود.

احادیث دیگری در ثواب قرائت این سوره هست که روایت‌های جالبی هم هست که در کتاب البرهان و منابع دیگر آمده است و می‌توانید به آن‌ها مراجعه کنید.

شرح و دسته‌بندی آیات سوره مبارکه قلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾

سوره مبارکه قلم با حرف مقطعه نون و قسم به قلم و آنچه که نگاشته می‌شود، شروع می‌شود. منظور از «قلم» حتما خود قلم هست؛ چون قلم، نگاشته‌ها و کتاب نقش جدی در زندگی انسان دارد. اگر چه طبق روایات مصادیق دیگری برای قلم به لحاظ معنوی گفته شده، مانند مقام وساطت در عالم (ابزار وساطت و ثبت).

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٢﴾

پیامبر، به واسطه نعمتی که پروردگار به تو داده، تو مجنون نیستی. نشان می‌دهد اتهامی به جنون (معاذالله)، به پیامبر اسلام داده شده و مردم به پیامبر گفتند مجنون. اینکه چرا گفته‌اند، جلوتر توضیح داده می‌شود.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿٣﴾

برای تو اجریست بی‌انتهای و بی‌منت

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾

به درستی که تو بر اخلاق با عظمت و بزرگی.

در مورد «علی» گفته‌اند که پیامبر انقدر در وجود مبارکشان حسن خلق وجود دارد که شما از پیامبر حسن خلق را می‌فهمید؛ لذا نمی‌گویند پیامبر حسن خلق دارد، حسن خلق آن چیزی است که پیامبر دارد. هرچه که پیامبر انجام می‌دهد، حتما حسن خلق است. آنقدر وجود پیامبر آمیخته با توحید و در نهایت حسن است که هرکاری که پیامبر می‌کند، حتما حسن خلق است؛ یعنی خوب راه رفتن آن‌گونه است که تو راه رفتی؛ خوب صحبت کردن آن‌گونه است که تو صحبت کردی؛ خوب نگاه کردن آن‌گونه است که تو نگاه کردی و ...

فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ ﴿٥﴾

حالا بایستیم و ببینیم؛ پیامبر تو ببینی و آن‌ها ببینند.

چه چیزی را ببینند؟ این که واقعا چه کسی دیوانه بود؟ یا اینکه چه رابطه‌ای بین دیوانگی و آن اخلاق است؟ یکی از احتمالات که به ذهن می‌رسد این است که به دلیل اخلاقی که پیامبر داشته، دیوانه خطابش می‌کردند. خیلی چیز عجیبی نیست؛ در جامعه همین‌طور است بعضی از حسن خلق‌ها هست که وقتی انجام دهیم، مردم جامعه فکر می‌کنند که دیوانه‌ایم. مثلا خیلی دیوانه‌ای که توهین را با حسنه جواب می‌دهی، باید همان ابتدا جوابش را درستی می‌دادی که این‌گونه نمی‌شد. خوش اخلاقی خیلی وقت‌ها دیوانگی قلمداد می‌شود. البته موضوع بزرگ‌تر از این‌هاست و احتمالا به جملات پیامبر نیز برمی‌گردد ولی در نگاه اول خیلی دور به ذهن نمی‌رسد.

بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ ﴿٦﴾

واقعا معلوم می‌شود چه کسی فتنه زده است، اشتباه می‌کند، راه غلط را می‌رود و بهم ریخته‌است.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٧﴾

پروردگار تو بهتر می‌داند که چه کسی واقعا گمراه است و اوست که می‌داند چه کسی هدایت شده است.

فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٨﴾

پس پیامبر از این آدم‌های دروغگو که حق را نادیده می‌گیرند، پیروی و اطلاعت نکن.

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾

افرادی که مقابل پیامبر ایستاده‌اند، خیلی دوست دارند که پیامبر کوتاه بیاید و آن‌ها هم کوتاه بیایند.

به پیامبر می‌گفتند که تو عقب نشینی کنی و ما هم عقب نشینی کنیم و همه حرف‌های تو نباشد؛ مثلا یک هفته خدای تو و یک هفته خدای ما یا مثلا تو از این موضوع کوتاه بیایی و ما هم از موضوعی دیگر کوتاه بیایم.

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ ﴿١٠﴾

پیامبر این کار را نکن!

خدا از این‌جا به بعد اخلاق مکذبین را توصیف می‌کند؛ یعنی هرچقدر پیامبر لعلی خلق عظیم است، خداوند اخلاق زشت دشمنان پیامبر را روایت می‌کند.

افراد به دلیل اینکه چیزی برایشان ارزشی نداد به راحتی به آن قسم می‌خورند. «حلاف مهین» یعنی افرادی که خیلی قسم می‌خورند. فردی که زیاد قسم می‌خورد، ریگی به کفش دارد؛ چون حرف حق را زدن نیاز به قسم خوردن ندارد. انسان مومن هم اینقدر حلاف نیست و هم اینقدر به هر چیزی قسم بخور نیست؛ باید حداقل حرمت بعضی چیزها را نگه دارد.

هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ ﴿١١﴾

هماز یعنی همز و لمز کردن و تحقیر کردن. مشاء بنمیم یعنی نامی و دوبهم زنی.

مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾

دست به خیر هم نبودند؛ معتد هم بودند، یعنی در زندگی حد نداشتند؛ بسیار تعدی می‌کردند و اثم به معنی کارهای بسیار زشت است.

عُتِلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ﴿١٣﴾

عتل یعنی بد دهنی که ممکن است هر چیزی در حد وحشتناک‌ترین جملات را بگوید.

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿١٤﴾

با اینکه مال و بنین داشتند، اینطور بودند؛ یعنی به دلیل در تنگنا و فشار قرار گرفتن این اخلاق را نداشتند، اتفاقاً امکانات و تمکن داشتند و اینطوری شدند.

إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾

وقتی آیات را برایشان می‌خواندیم، می‌گفتند شما خسته نشدید سالهاست از این حرف‌ها می‌زنید؟ اسطوره‌ها تمام شدند، الان عصر جدید است! در واقع دین را تبدیل به قدمت و سنت‌گرایی می‌کنند و در مقابلش نو و مدرن بودن قرار می‌دادند.

سَنَسِئُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ ﴿١٦﴾

یعنی بینی‌شان را نشان‌دار می‌کنیم. اینکه چرا بینی را خرطوم گفته، تعبیر مختلفی دارد از جمله اینکه کنایه است.

قسمت اول سوره: پیامبری که خلق عظیم دارد؛ دشمنانش که اخلاق ندارند، مکذب هستند و انتظاردارند پیامبر کوتاه بیاید، و پیامبر که مامور است کوتاه نیاید.

قسمت دوم سوره وارد ماجرای می‌شود:

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ﴿١٧﴾

گروهی بودند که باغی داشتند که به ارث برده بودند، به این‌ها «اصحاب جنت» یعنی اصحاب باغ می‌گفتند. شب باهم قرار گذاشتند که صبح اول وقت هم قسم شویم که میوه‌های باغ را بچینیم.

وَلَا يَسْتَتِنُونَ ﴿١٨﴾

حالا چرا هم قسم شوند صبح اول وقت بروند؟ دو تعبیر در تفاسیر گفته‌اند که حضرت علامه هم اشاره می‌کنند:

- ان شاء الله نگفتند
- یا اینکه برای این بوده است که در آن ساعت کسی نیاید و چیزی از آن‌ها بخواهد؛ تا مردم بیدار می‌شوند، چیده و رفته باشیم.

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿١٩﴾

خوابیدند و همانطور که این‌ها خواب بودند، خداوند بادی فرستاد که باغ این‌ها را در نوردید.

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿٢٠﴾

همه میوه‌های باغ را چید، سوزاند و رفت؛ یعنی باغ شبانه میوه‌هایش چیده و سوزانده شد.

فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ ﴿٢١﴾

صبح بیدار شدند و همدیگر را صدا زدند.

أَنْ اَعْدُوا عَلَيَّ حَرْبَكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَارِمِينَ ﴿٢٢﴾

که اگر اهل چیدن هستید، بلند شوید برویم.

فَانطَلِقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ ﴿٢٣﴾

راه افتادند و همینطور آرام با همدیگر صحبت می کردند. (به خاطر همین آیه می گویند معنای یثثنون تعبیر دوم است)

أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ ﴿٢٤﴾

سر و صدا نکنید که مردم مسکین صدای مارا نشوند که طلب میوه کنند.

وَعَدُوا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ ﴿٢٥﴾

زود جمع کنید برویم.

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ ﴿٢٦﴾

وقتی باغ را دیدند، اول گفتند اشتباه آمدیم.

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٢٧﴾

بعد دیدند که باغ خودشان است؛ گفتند: نکند خاک بر سر شدیم و باغ خودمان باشد.

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْآ تَسْبَحُونَ ﴿٢٨﴾

عاقل ترینشان گفت: مگر به شما نگفتم اگر اهل تسبیح نباشید، ممکن است چه اتفاقی بیفتد؟

قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٩﴾

گفتند خدایا ما ظالم بودیم و غلط کردیم، ببخشید.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ ﴿٣٠﴾

بعد به جان همدیگر افتادند، تقصیر را به گردن همدیگر می انداختند.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ﴿٣١﴾

بعد گفتند خاک برسر شدیم، ما نباید این کار را می‌کردیم. حقش نبود که ما نخواهیم از این باغ به کسی بدهیم، این طغیان بود و دیگران هم حقی داشتند.

عَسَى رَبَّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ ﴿٣٢﴾

کاش خدا بهتر از آن را به ما بدهد، ما خیلی امید به خدا داریم، ان شاءالله برای ما جبران کند.

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

این آیه مهمی است! «این چنین است عذاب»، حالا باید این را تحلیل کرد:

یکی از نکاتی که می‌گویند: **عذاب عین عمل خود فرد است**؛ مگر نمی‌خواستید سریع میوه‌ها را بچینید و به کسی ندهید، خداوند هم چید و به کسی نداد! ناراحتید؟ اشکالی دارد؟ کار بدی کرده است؟ آن‌ها گفتند: «صارمین»، خداوند می‌فرماید: «کالصریم»؛ خواستند بچینند، چیدم!

عذاب همینطور است، تازه «وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ»، یعنی عذاب آخرت سخت‌تر است. چرا؟ چون در دنیا می‌توانی بگویی اشتباه کردم، همین افراد هم از این امکان استفاده کردند، ولی قیامت اشتباه کردم ندارد. عذاب همانطوری است که با بقیه رفتار می‌کنی و اعتقاد و باور داری؛ چیز عجیبی نیست. عذاب عین باور و رفتار انسان است، اضافه و کم نمی‌کنند. البته چیز عجیب و هولناکی است که هیچ کس به دلیل عذاب‌هایی که می‌شود، نمی‌تواند شکایتی کند؛ چون عین کاری که خودش انجام داده برایش انجام می‌دهند و می‌گویند اگر این کار زشت بود، انجام نمیدادی و اگر خوب بود، ناراحت نشو که با تو انجام دهند.

قسمت سوم سوره: فضا عوض می‌شود و مطلب دیگری مطرح می‌شود که خیلی جالب است

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ﴿٣٤﴾

برای انسان‌های با تقوا، در نزد پروردگارشان جنات نعیم است.

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٥﴾

طبیعی است مگر مسلم و مجرم باید یکی باشند؟ مگر انسان مسلمان و انسان مجرم یکی می‌شوند؟ چرا این حرف را زده؟ چون خیلی وقت‌ها در زندگی ماها جواری رفتار می‌کنیم که مسلم و مجرم یکی هستند

- در رفتار خودمان مثلا به راحتی خطایی انجام می‌دهیم و انگار نه انگار، انگار واقعا آدم مسلمی هستیم. بالاخره خطاست دیگر، چرا انتظار داری که در زمره مجرمین باشی و در رفتار با تو همه چیز سلم و سلامت باشد؟

- گاهی در قبال دیگران نیز اینطور می‌شویم؛ یعنی چون کسی را دوست داریم، با اینکه مجرم است خیلی به او حس عذاب و مقابله نداریم ولی شخص مسلمی را چون دوست نداریم، به راحتی این‌ها را یکی می‌کنیم. برادر مجرم یا مسلم غیر مجرم را یکی می‌کنیم.

چه چیزهایی باعث می‌شود که افراد در زندگی بین تسلیم و جرم، بین خوش اخلاقی و بد اخلاقی، بین عمل شر و عمل خیر وقتی برای خودشان و وقتی بین دیگران است، تمایز قائل نمی‌شوند؟ علتش در آیات بعدی آمده:

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٦﴾

به چه دلیلی اینچنین حکمی کردید؟ وقتی در زندگی حکمی می‌رانی، باید دلیلی داشته باشی.

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿٣٧﴾

نکند کتاب آسمانی دیگری وجود دارد و شما از روی آن کتاب آسمانی می‌خوانید و ما خبر نداریم، چون در قرآن که نیامده است.

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿٣٨﴾

نکند شما فکر می‌کنید در این عالم صاحب اختیار هستید و هر کاری که خواستید می‌توانید بکنید. عالم قانون دارد، درست است که اختیار داریم ولی چارچوب و قاعده دارد. مثلا اگر خود را از بلندی پایین بیندازیم، لاجرم می‌میری؛ نمی‌توانی بگویی من دلم می‌خواهد بپریم پایین و نمیرم، من غذای مسموم بخورم ولی مسموم نشوم. می‌توانی انتخاب کنی غذای مسموم بخوری یا نخوری؛ ولی اگر غذای مسموم خوردی، تبعاتش طبیعی است.

کذلک العذاب هم همینطور است؛ دست خودتان است که چطور زندگی کنید ولی اگر تصمیم گرفتی اینطوری زندگی کنی، بعدا نمی‌توانی غر بزنی که چرا این اتفاقات برایم افتاد.

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهَّةِ إِلَى يَوْمِ الْفِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ﴿٣٩﴾

نکند ما چک سفید امضا داده‌ایم که هر کاری دلت خواست انجام دهی؟ قانون داریم ولی تو هر کاری دلت خواست انجام بدهی؟ ندادیم، ما حتی به رسولمان هم این اجازه را نداده‌ایم. در سوره حاقه آمده که حتی اگر رسول دروغ به خدا ببندد، رگ گردنش را می‌زنیم. ما اگر می‌خواستیم چک سفید امضا بدهیم، اول به رسول عزیز دلمان می‌دادیم.

سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ﴿٤٠﴾

برو از آن‌ها بپرس که نکند زعیماً دار هستند. زعیماً صاحب نیست ولی مسئولیت را به او داده‌اند، مثلاً صاحب‌خانه نیست ولی کلید را به او داده‌اند.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٤١﴾

نکند عده دیگری هستند که روی آن‌ها حساب کرده‌ای؟ مثلاً من پدر و دوستم هستند که افراد توانمندی هستند و اگر گیر کنم، به من کمک می‌کنند؟ او خودش گیر است، ببینید آن‌ها از پس خودشان برمی‌آیند؟

این آیات تمام راه‌ها را می‌بندد. شبیه این استدلال‌ها را در سوره مبارکه طور داریم به نحوی که تمام استدلال‌هایی را که ممکن است یک نفر آن را بهانه عمل غلطش بکند، می‌بندد. اگر کسی فقط به این آیات عمل کند، هرگز نمی‌تواند گناه کند؛ چون می‌گوید یکی از این‌ها باش و گناه کن. مثلاً می‌خواهی گناه کنی، بگو حکمش را از کجا آورده‌ای که حکم نداری؛ بگو در کدام کتاب آسمانی گناهت را نوشته که نوشته؛ آیا صاحب اختیار همه چیز هستی؟ که نیستی؛ چک سفید امضا به تو داده‌اند؟ که نداده‌اند؛ گفته‌اند که جانشین ما هستی؟ که نیستی؛ عده‌ای داری که تو را از عواقب گناه در امان می‌دارند؟ که نمی‌دارند. پس چطور و با کدام استدلال گناه می‌کنی؟ آدم عاقل وقتی که گناه هم می‌کند یک حاشیه امنی جور می‌کند. احتیاط شرط عقل است.

می‌رویم **صحنه بعدی** روز قیامت، یک لحظه به قیامت می‌رود و برمی‌گردد:

يَوْمَ يَكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعُوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾

آن روزی که پاچه‌ها را بالا داده‌اند و به سجود دعوت می‌شود ولی نمی‌توانند.

پاچه بالا دادن به نحوی که ساق پا پیدا باشد:

- نماد اضطراب است. اهل لغت برای این دلایلی گفته‌اند: مثلاً این‌گونه بوده که لباسی مثل دشداشه که پوشیده می‌شده، وقتی میخواستند بدون دامن را بالا میدادند.
- بعضی‌ها تعبیر استعاری گفته‌اند که به معنای آشکار شدن حقیقت است.

خلاصه اشتراک در مجموع نظرات مفسیرین این است: آن روزی که حقیقت آشکار می‌شود و افراد از آشکار شدن حقیقت مضطر می‌شوند (الآن که عظمت و قدرت خدا را می‌بینید و شک و شبهه‌ای نیست)، می‌گویند در برابر خدا سجده کنید، نمی‌توانند سجده کنند، راست ایستاده‌اند و قادر به سجده نیستند.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ ﴿٤٣﴾

چشمانشان از ترس انگار از حدقه بیرون می‌زند، مثل کسی که از شدت ترس جایی خیره نگاه می‌کند و تکان نمی‌خورد و ترجیح می‌داد زمین دهان باز کند و داخل زمین برود؛ چون زمانی که سالم بودند و به آن‌ها گفتیم سجده کنید، سجده نکردند. الان روز سجده کردن نیست، سجده را باید از گذشته‌ات با خود بیاوری. سجده باید در وجودت می‌بود، ادا و اطوار و فیلم بازی کردن نیست. هرچقدر در دنیا افراد فیلم بازی کنند، قیامت اصلاً روز فیلم‌بازی کردن نیست. اگر کسی در دنیا چیزی هست، در قیامت همانی است که هست؛ اگر اهل سجده نیست، آن‌جا نیز قادر به سجده کردن نیست و زمانی که همه موجودات به سجده افتاده‌اند، این بیچاره راست و بدون حرکت ایستاده است.

به دنیا برمی‌گردد :

فَدَرْنِي وَمَنْ يُكذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾

پیامبر و لش کن، هرچه باید می‌گفتیم گفتیم، در این خانه اگر کس است یک حرف بس است. او خود به سمت استدراج می‌رود؛ یعنی این قبول نکردن آرام آرام قانون استدراج را برای فرد ایجاد می‌کند. استدراج امری تکوینی است؛ طبیعی است که وقتی من به هشدارهای خدا توجه نمی‌کنم، کم‌کم قدرت دریافت هشدار کم می‌شود و به این استدراج می‌گویند. وقتی دائماً می‌شنوم و عمل نمی‌کنم، شنیدن کم می‌شود تا جایی که فرو می‌روم و فکر می‌کنم کارهایم درست است. بسیار خطرناک است، فرد آرام آرام غرق می‌شود.

وَأْمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿٤٥﴾

به ایشان مهلت دادیم، ولی آن‌ها از این مهلت برای مقابله با دین خدا استفاده می‌کنند و سوء استفاده کردند.

بعد خداوند می‌گوید در این مدت زمان نقشه نکشید، کید من بسیار کارآمدتر و بهتر است. من که فرصت نقشه کشیدن به شما نداده‌ام، مهلت داده‌ام برگردید. اگر در حال نقشه کشیدن هستی، بدان نقشه ما بسیار بهتر است. همین که فرصت نقشه کشیدن را به شما داده‌ایم، در نقشه ماست.

دوباره به استدلال‌ها برمی‌گردد:

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿٤٦﴾

پیامبر، نکند در ازای دین داری از این‌ها اجرت خواستی که برایشان گران تمام شده است؟ پیامبر که در ازای ایمان و دعوت از شما چیزی نخواست، چرا نباید ایمان بیاورید؟

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤٧﴾

نکند شما دستی به غیب دارید و خبر نداریم؟

پس چه بهانه‌ای دارید تسلیم نمی‌شوید؟ چرا و به چه بهانه‌ای حرف حق را نمی‌پذیرید؟

قسمت آخر سوره:

فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾

پیامبر بر حکم پروردگارت ایستادگی کن، مانند صاحب حوت نباش وقتی که ندا داد در حالی که مکظوم بود. در مورد مکظوم گفته‌اند یا خشمش را فروخورده بود و غضب بر او غلبه کرده بود یا مردم او را در تنگنا قرار داده بودند.

لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾

اگر نعمت پروردگار برای یونس تدارک نشده بود، پس می‌دید که او را در بیابان بی آب و علف می‌انداختند در حالیکه مذمت شده بود.

فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٥٠﴾

پس پروردگارت او را برگزید و از صالحین قرارداد.

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿٥١﴾

نزدیک است کافران هر وقت که ذکر را می‌شوند با چشمانشان تورا زمین بزنند؛ آنقدر غیظ، حسادت و کینه از چشمانشان بیرون زده که نزدیک است به تو آسیب بزنند و باور دارند که تو معاذ الله دچار جنون هستی.

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٥٢﴾

در حالیکه او نیست جز ذکری برای عالمیان، البته اگر کسی بشنود. برای «هو» دو تعبیر گفته‌اند: یکی قرآن و دیگری رسول گرامی اسلام.

فضای کلی سوره و دسته‌بندی آیات آن گفته شد، در بخش بعدی به جمع‌بندی و ارتباط این دسته آیات با یکدیگر می‌پردازیم.

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم